

- 
- Dilthey, Wilhelm      سرشناسه: دیلنای، ویلهلم؛ ۱۸۳۳ - ۱۹۱۱ م.
- عنوان و نام پدیدآور: تشکیل جهان تاریخی در علوم انسانی / ویلهلم دیلنای؛ ترجمه  
منوچهر صانعی دره‌بیدی.
- مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۹
- مشخصات ظاهری: ۵۲۲ ص.
- فروست: گزیده آثار؛ ۳.
- شابک: 978-964-311-871-6
- وضعیت فهرست‌نویسی: قیفا
- یادداشت: عنوان اصلی: Essays, c2002
- یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان The Formation of the  
Historical World in the Human Sciences به فارسی برگردانده شده است.
- موضوع: فلسفه
- موضوع: تاریخ - فلسفه
- موضوع: علوم اجتماعی - فلسفه
- شناسه افزوده: صانعی دره‌بیدی؛ منوچهر، ۱۳۲۵، مترجم
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹: ۵۹۲/۳۲۱۶B
- رده‌بندی دیویی: ۱۹۳
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۱۱۵۳۵۸
-

گزیده آثار  
جلد سوم

ویلهلم دیلتای

## تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی

ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

**The Formation of the Historical**

**World in the Human Sciences**

*Wilhelm Dilthey*

Princeton University Press, 2002



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\*\*\*

ویلهلم دیلتهای

تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی

ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی

چاپ اول

۲۲۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۸۹

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۶ - ۸۷۱ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 871 - 6

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۶۰۰۰ تومان

## فهرست

- ۱۱ ..... مقدمه مترجم
- ۱۵ ..... پیشگفتار بر کل مجلدات
- ۱۹ ..... یادداشت ویراستاران بر جلد سوم
- ۲۱ ..... مقدمه بر جلد سوم
- ۵۱ ..... بخش اول: پژوهش‌هایی در بنیان‌گذاری علوم انسانی
- ۵۳ ..... پژوهش اول: شبکه ساختار روانی
- ۵۵ ..... الف. کار، روش و طرح بنیان‌گذاری
- ۵۵ ..... ۱. کار (وظیفه)
- ۵۹ ..... ۲. کار نظریه شناخت
- ۶۰ ..... ۳. روش بنیان‌گذاری در این جا
- ۶۲ ..... ۴. مبدأ توصیف فرایندهای شکل‌گیری شناخت
- ۶۶ ..... ۵. جایگاه این توصیف در نظام بنیان‌گذاری
- ۶۸ ..... ب. مفاهیم ابتدایی توصیفی
- ۶۸ ..... ۱. ساختار روانی

- ۷۴ ..... ۲. درک ساختار روانی
- ۷۶ ..... ۳. واحدهای ساختاری
- ۸۰ ..... ۴. شبکه ساختاری
- ۸۱ ..... ۵. انواع نسبت ساختاری
- ۸۳ ..... پژوهش دوم: شبکه ساختاری معرفت
- ۸۳ ..... الف. درک برون ذهنی
- ۸۳ ..... ۱. تحدید درک برون ذهنی
- ۸۵ ..... ۲. نسبت بین تجربه زیسته و متعلق روانی
- ۹۵ ..... ۳. نسبت بین نگرش (شهود) و متعلقات حسی
- ۹۹ ..... ۴. ساختار تجربه های زیسته ادراک
۵. تجربه های زیسته ادراک به عنوان وحدت های ساختاری
- ۱۰۰ ..... و نسبت های درونی آن ها با یکدیگر
- ۱۱۲ ..... ب. دارای برون ذهنی
- ۱۱۲ ..... ۱. احساس
- ۱۳۵ ..... ۲. اراده
- ۱۳۵ ..... قطعه اول
- ۱۴۳ ..... قطعه دوم
- ۱۴۸ ..... پژوهش سوم: تعیین حدود علوم انسانی (پیش نویس سوم)
- ۱۵۷ ..... بخش دوم: تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی
- ۱۵۹ ..... ۱. تعیین حدود علوم انسانی
- ۱۷۲ ..... ۲. حالت های گوناگون تشکل علوم طبیعی و علوم انسانی
- ۱۷۲ ..... جهت گیری تاریخی

۳. نظریه‌های عمومی در بارهٔ نظام علوم انسانی ..... ۲۱۶
- بخش اول: درک برون‌ذهنی ..... ۲۱۷
- بخش دوم: ساختار علوم انسانی ..... ۲۲۹
- فصل اول: زندگی و علوم انسانی ..... ۲۳۰
- فصل دوم: شیوه‌های ارائهٔ جهان روح بشری ..... ۲۴۱
- فصل سوم: عینیت‌یافتگی‌های زندگی ..... ۲۵۱
- فصل چهارم: جهان روح بشر به عنوان یک شبکهٔ مولد ..... ۲۶۰
- بخش سوم: طرح استمرار شکل جهان تاریخی در علوم انسانی ..... ۳۱۱
- پیش‌نویس‌های مربوط به نقد عقل تاریخی ..... ۳۱۳
- قسمت اول: تجربهٔ زیسته، تعبیر و فهم ..... ۳۱۳
- الف. تجربهٔ زیسته و شرح حال خودنوشت (خودزیست‌نگاری) ..... ۳۱۳
- ب. فهم کردن اشخاص دیگر و تجلیات زندگی آن‌ها ..... ۳۳۳
- ضمانم ..... ۳۵۴
- ج. مقولات زندگی ..... ۳۶۵
- د. زیست‌نگاری (شرح حال) ..... ۳۹۱
- قسمت دوم: شناخت مفهومی شبکهٔ تاریخ کلی ..... ۴۰۰
- مقدمه ..... ۴۰۰
- اولین طرح استمرار شکل جهان تاریخی در علوم انسانی ..... ۴۰۳
- طرح دومی در باب استمرار شکل جهان تاریخی در علوم انسانی ..... ۴۲۸
- بخش چهارم: ضمیمه ..... ۴۶۱
۱. تکمله‌هایی بر مطالعات مربوط به بنیادگذاری علوم انسانی ..... ۴۶۳

- ۴۶۳ ..... در باب نظریهٔ معرفت
- ۴۶۳ ..... ۱. وظیفه
- ۴۷۶ ..... تعیین حدود علوم انسانی
- ۴۷۶ ..... اولین پیش‌نویس پژوهش سوم
- ۴۷۶ ..... وظیفه
- ۴۸۵ ..... پیش‌نویس دوم پژوهش سوم
- ۴۸۵ ..... فصل اول: وظیفه
- ..... فصل دوم: در علوم انسانی شناخت مفهومی چگونه ممکن است؟
- ۴۹۵ ..... است؟
- ۵۰۱ ..... دنبالهٔ فصل اول و تکمله‌هایی بر آن
- ۵۰۳ ..... ۲. اضافاتی بر تشکل جهان تاریخی
- ۵۰۳ ..... ۱. نظام منطقی در علوم انسانی
- ۵۰۳ ..... ساختار روانی
- ۵۱۴ ..... ۲. قطعاتی در نظریهٔ ساختار
- ۵۱۴ ..... حیات روانی
- ۵۱۴ ..... ساختار
- ۵۱۵ ..... جهان خارج
- ۵۱۵ ..... ۳. مسئلهٔ معرفت‌شناختی
- ۵۱۵ ..... مسئلهٔ معرفت‌شناختی علوم انسانی
- ۵۱۷ ..... کانت و فیخته
- ۵۱۷ ..... غلبه بر تعالی فاعلیت
- ۵۱۹ ..... ۴. روشنگری به عنوان یک نمونه
- ۵۱۹ ..... ساختار عصر روشنگری

فهرست \* ۹

- ۵۲۴..... حیات سیاسی در عصر روشنگری
- ۵۲۸..... موسیقی عصر روشنگری
- ۵۲۹..... پارسامنتی
- ۵۳۴..... ۵. رشد تاریخی
- ۵۳۷..... نمایه اشخاص
- ۵۴۱..... نمایه موضوعی



### مقدمه مترجم

بنابر آنچه در مقدمه ترجمه جلد اول این مجموعه گفته‌ام، پس از ترجمه جلد اول باید ترجمه جلد دوم می‌آمد، اما چون به رغم کوشش‌های مترجم و ناشر، جلد دوم هنوز به دست نیامده است برای پرهیز از وقفه در کار، ترجمه جلد سوم، یعنی این جلد را آغاز کردم و به انجام رساندم و قریباً ترجمه جلد چهارم را آغاز خواهم کرد.

طرح کلی دیلتای را در تدوین علوم انسانی، تعریف، روش، منطق و نتیجه آن، در مقدمه جلد اول مرور کرده‌ایم و نیازی به تکرار آن مطالب در این جا نیست. دیلتای این مجلد را «تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی» نامیده است؛ و مقصود از جهان تاریخی، جهانی است که از طریق افعال انسان، در کنار جهان طبیعت (یا جهان طبیعی) شکل می‌گیرد. عناصر مقوم جهان تاریخی یا مواد تشکیل‌دهنده تاریخ مجموعه افعال انسان‌هاست که تعبیر دیگر آن «فرهنگ» است. پس تعبیراتی چون فرهنگ یا جهان تاریخی در مقابل طبیعت قرار دارد و معیار تمایز این دو جهان از یکدیگر اراده انسان است؛ به این ترتیب که هر رویدادی که قائم به اراده انسان باشد (یعنی مجموعه افعال بشری) و در واقع مشروط به آن باشد (رفتارهای هنری، دینی، علمی، سیاسی، اقتصادی و...) جزئی از جهان تاریخی یا فرهنگی

است و هر رویدادی که مستقل از ارادهٔ انسان باشد (کل حوادث طبیعی) جزئی از جهان طبیعی است.

مجموعهٔ افعال بشر یا رفتارهای او ساختار تجربی دارد و خود برآمده از شرایط تجربی بلکه همین رویدادهای تجربی است - از شعری که شاعری گفته است تا تأسیس یک حزب سیاسی یا یک صنف بازرگانی یا وقوع یک جنگ یا سقوط حکومتی یا تأسیس کشور تازه‌ای یا اختراع و اکتشافی. بنابراین، در نظر دیلتای، چیزی به نام علم فطری یا، به قول کانت، صورت پیشینی شناخت در ذهن ما وجود ندارد. از این جهت دیلتای تحقیق در چگونگی شکل‌گیری جهان تاریخی را «نقد عقل تاریخی» نامیده و این تعبیر را در این کتاب چند بار به کار برده است؛ بی‌مناسبت نمی‌بود اگر این کتاب نقد عقل تاریخی نامیده می‌شد. در هر حال، عنوان «نقد عقل تاریخی» می‌تواند عنوان روشی باشد که ماهیت علوم انسانی یا جهان تاریخی را تحلیل می‌کند.

بین جهان تاریخی و علوم انسانی ربط وثیقی برقرار است: علوم انسانی ذاتاً و ماهیةً علوم تاریخی‌اند، زیرا ناظر به رفتارها یا افعال بشری و آفرینش‌های روح انسانند. هر کنش انسانی آفرینشی است و چون در آفرینش تکرار وجود ندارد (برخلاف جریان‌های طبیعی که همه تکراری است) هر کنش بشری وابسته به زمان خاصی است، و این معنایی است که در نوشته‌های فلسفی «زمانندی»<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. تاریخ از مجموعهٔ چنین افعالی شکل گرفته است. پس می‌توان گفت علوم انسانی (اقتصاد، حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، دین‌شناسی (کلام)، اسطوره‌شناسی، زبان‌شناسی و هنرها) ذاتاً علوم تاریخی و تاریخ ماهیةً جامع علوم انسانی است. مترجمان انگلیسی کتاب، محتوای آن را به قدر لازم و کافی کاویده‌اند و

در این جا نیازی به تشریح و تکرار آنچه آن‌ها در تحلیل محتوای کتاب آورده‌اند نیست.

ضوابط زیرنویس‌ها به همان ترتیبی است که در مقدمهٔ جلد اول گفته‌ایم؛ یعنی بعضی از مصنف، بعضی از ویراستار آلمانی، بعضی از ویراستاران انگلیسی (در این جا با عنوان «ویراستاران») و بعضی از مترجم فارسی است.

منوچهر صانمی دزه‌بیدی

تهران

۲۱ فروردین ۱۳۸۸

## بیشگفتار بر کل مجلدات

این ترجمه شش جلدی از نوشته‌های اصلی ديلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) برای رفع نیازی دیرپای انجام گرفته است. این اقدام متون کاملی را که سرتاسر گستره فلسفه ديلتای را نشان می‌دهند در اختیار خوانندگان انگلیسی‌زبان می‌گذارد. این چاپ چند جلدی از این راه پایه وسیعی نه فقط برای تحقیق در تاریخ و نظریه علوم انسانی، بلکه همچنین برای تحقیق در زمینه درک فلسفی ديلتای از تاریخ، زندگی و جهان‌بینی‌ها فراهم می‌آورد. نوشته‌های اصلی او در روان‌شناسی، زیبایی‌شناسی، اخلاق و تعلیم و تربیت در کنار بعضی رساله‌های تاریخی و نقدهای ادبی او در این مجلدات مندرج است.

در حالی که زبان اسپانیایی، که زودتر از این و عمیقاً تحت تأثیر ارتگای گاست<sup>۱</sup> ديلتای را پذیرا شده و از ۱۹۴۴ - ۱۹۴۵ ترجمه‌ای هشت جلدی از نوشته‌های او فراهم آورده است، زبان انگلیسی با تأخیر بیش‌تر به ديلتای روی آورده است. کوشش‌های ایچ. ای. هاجز<sup>۲</sup> برای آشنا کردن خوانندگان انگلیسی‌زبان با ديلتای تنها موفقیت محدودی داشت. ایچ. پی. ریکمن<sup>۳</sup>

---

1. Ortega y Gasset

2. H. A. Hodges

3. H. P. Rickman

بخش‌هایی از نوشته‌های دیلتای را ترجمه کرده است و در مقدمه‌های خود کوشیده است بدگمانی نسبت به فلسفه قاره اروپا را، که مشخصه اولین مراحل جنبش فلسفه تحلیلی بود، برطرف کند. در حالی که چند اثر منفرد از دیلتای قبلاً ترجمه شده است، چاپ مجموعه منظمی از آثار او به شکل منسجم‌تری تعبیّرات و اصطلاحات و مفاهیم مهم او را ارائه خواهد کرد.

علاقه روزافزون به تفکر قاره اروپا (هوسرل، هیدگر، سارتر، هرمنوتیک، ساختارگرایی و نظریه انتقادی) فضایی به وجود آورده است که در آن فلسفه دیلتای، که هنوز آن‌طور که باید و شاید شناخته نشده است، می‌تواند جذب شود. همچنان که نظریه‌های متعلق به پدیدارشناسی و هرمنوتیک در مسائل پیچیده‌تر و مبهم‌تری به کار می‌رود، به همین نسبت روشن‌تر می‌شود که ریشه‌های قرن نوزدهمی این نظریه‌های فلسفی باید دوباره بررسی شود. این مسئله بخصوص در مورد مباحث راجع به نظریه علوم روحانی<sup>۱</sup> بیش‌تر صدق می‌کند. این نظریه که صورت‌بندی متعارف آن را دیلتای ارائه کرد در زبان انگلیسی به عنوان «مطالعات انسانی»<sup>۲</sup> شناخته شده است تا از آرمان تحصّلی «علم واحد»<sup>۳</sup> متمایز باشد. اکنون عنوان روشن‌تر «علوم انسانی»<sup>۴</sup> اختیار شده است. اما به قیمت غرق شدن در نوعی هرمنوتیک کلی و فلسفه علم دوران بعد از کوهن.<sup>۵</sup> با فرض این وضعیت جدید، تفاوت بین علوم طبیعی و علوم انسانی باید دوباره مورد توجه واقع گردد. اگر تفسیر و دوره مربوط به آن از لوازم ذاتی علوم انسانی و علوم طبیعی هر دو باشد، آن‌گاه باید تعیین کرد که چه نوع تفسیری از لوازم هر کدام است و در چه سطحی.

ترجمه آثار نظری اصلی دیلتای در مورد علوم انسانی نشان خواهد داد که موضع کلی او انعطاف‌پذیرتر از آن است که شناخته شده است. مثلاً تمایزی

1. Geisteswissenschaften

2. human studies

3. unified science

4. human sciences

5. Kuhn

که بین فهم (verstehen) و تبیین نهاده است به این منظور نبود که تبیین را از علوم انسانی طرد کند بلکه او فقط می‌خواست حوزه آن را محدود کند. علاوه بر این، اهمیت تأمل درباره روش در علوم انسانی باید روشن‌تر می‌شد تا به کمک آن بتوان دریافت‌های نادرست پایدار از فهم به عنوان همدردی یا، بدتر از آن، به عنوان نوعی عقل‌گریزی را برطرف کرد. اصطلاح آلمانی Geisteswissenschaften دربرگیرنده علوم انسانی و علوم اجتماعی هر دو است، و نظریه و آثار دیلتای هیچ ثنویت عقیم و عبثی را که ریشه در تقابل فرضی بین هنرها و علوم دارد برنمی‌تابد.

محدودیت‌های انتشار یک دوره شش جلدی از آثار دیلتای اجازه شمول آن را بر بعضی از آثار مهم او به ما نداد؛ رساله‌های تاریخی کامل او از قبیل زندگی شلاپرماخر، رساله‌های بزرگی از جهان‌بینی و تحلیل انسان از روزگار دسانس و اصلاح دین، و تاریخ جوانی هگل. اطمینان داریم که این مجلدات [شش‌گانه] به آن اندازه سبب‌ساز علاقه به اندیشه دیلتای خواهد شد که ترجمه دوباره این آثار و دیگر آثار او را در آینده، توجیه کند. [در ادامه نام سازمان‌ها و افرادی که در این ترجمه همکاری داشته‌اند آمده است.]

ترجمه نوشته‌های دیلتای دشوار است. برای این‌که ترجمه‌ها [ی افراد متفاوت] تا حد ممکن منسجم و هماهنگ باشد، ویراستاران و اژه‌نامه جامعی برای مترجمان فراهم آوردند. برای تضمین کیفیت، ترجمه‌ها به دقت ویرایش شده‌اند. ابتدا کمک‌ویراستار، مسائل حل نشده ترجمه‌ها را به کمک وژه‌نامه به دقت بررسی کرده است و اطلاعات لازم را برای ارجاعات مربوط به شرح حال افراد فراهم آورده است. سپس ما هر متنی را مرور کرده‌ایم و هر جا که لازم بوده است تجدیدنظر کرده‌ایم: (۱) برای اطمینان از این‌که اشارات و معانی تعبیرات و اصطلاحات آلمانی به درستی حفظ شده است و (۲) برای آن‌که نثر پیچیده و پر از تعقید دیلتای برای خوانندگان انگلیسی‌زبان امروز

قابل فهم گردد. [و باز هم نام برخی از کسانی آمده است که کمک‌های آنها در این ترجمه مؤثر بوده است.]

رودلف ای. مکریل

فریتهوف رُدی

## یادداشت ویراستاران بر جلد سوم

در پیشگفتار، شیوه‌های کلی کار خود را در بازبینی ترجمه‌ها برای این ویراست توضیح دادیم. انسجام و هماهنگی اصطلاحات در سرتاسر کار مورد توجه ما بوده است. اما وقتی ديلتای اصطلاحات را به روش غیرفنی به کار می‌برد، جایز دانسته‌ایم که بهترین معادل انگلیسی بر حسب سیاق مطلب به کار رود. بنابراین، در حالی که به طور معمول واژه «Erlebnis» را به «تجربه زیسته» ترجمه می‌کنیم، وقتی ديلتای این واژه را با صفات دیگری از قبیل «دینی» به کار می‌برد، ترجیح می‌دهیم «زیسته» را حذف کنیم تا از به کار بردن تعبیرات نامناسب و ناخوشایند پرهیز کرده باشیم. یادداشت‌هایی کوتاه در مورد بعضی از مهم‌ترین تصمیم‌هایی که در باره برخی اصطلاحات گرفته‌ایم، وقتی چنین اصطلاحاتی اولین بار به کار رفته است، اضافه کرده‌ایم. واژه‌ها و عباراتی که ویراستاران مجموعه مصنفات<sup>۱</sup> ديلتای [به آلمانی] افزوده‌اند در < > نهاده شده است و آنچه به دست ویراستاران گزیده آثار<sup>۲</sup> اضافه شده است در [ ] قرار گرفته است.

عناوین آثار، اگر قبلاً به انگلیسی ترجمه نشده باشند، به همان شکل

1. Gesammelte Schriften

2. Selected Works



آلمانی آمده است. در غیر این صورت فقط عنوان انگلیسی به کار رفته است. آنجا که دیلتای از شخصیت‌ها و آثاری نام برده که امروز دیگر چندان شناخته شده نیستند، حواشی کوتاهی در توضیح آن‌ها نوشته‌ایم. اما چون این‌ها تکرار نشده‌اند، برای آگاهی از این‌که اولین بار این نام‌ها در کجا ذکر شده‌اند باید به نمایه رجوع کرد.

زیرنویس‌های خود دیلتای با حرف D [در ترجمه فارسی با کلمه «مصنف»] مشخص شده است. زیرنویس‌هایی که ویراستاران مجموعه مصنفات اضافه کرده‌اند با حرف (H) [در ترجمه فارسی با عبارت «ویراستاران آلمانی»] مشخص شده و زیرنویس‌های خود ما بدون نشانه [در ترجمه فارسی با کلمه «ویراستاران»] آمده است.

کوشیده‌ایم مأخذ قطعات بسیاری را که دیلتای بدون ذکر منبع نقل کرده است مشخص کنیم. این اقدام بخصوص در بعضی موارد بسیار دشوار بوده است. مأخذ بعضی قطعات را حتی با مشورت کارشناسان نتوانسته‌ایم مشخص کنیم.

از یاری شتفانی شتین<sup>۱</sup> از دانشگاه بخوم در کار کتاب‌شناسی بسیار سپاسگزاریم. کسی که در کار ویرایش و کتاب‌شناسی بیش از همه ما را یاری کرده است هوللی مارتین<sup>۲</sup> از دانشگاه اموری<sup>۳</sup> است. در این‌جا از بردباری و تلاش ایشان سپاس ویژه داریم.

## مقدمه بر جلد سوم

عنوان شاهکار سال ۱۹۱۰ دیلتای، شکل جهان تاریخی در علوم انسانی،<sup>۱</sup> ممکن است بعضی پرسش‌ها را برانگیزد. جهان تاریخی<sup>۲</sup> البته معلول علوم انسانی نیست؛ پس به چه معنی می‌توان گفت در علوم انسانی شکل گرفته است؟ واژه «تشکل»<sup>۳</sup> در ترجمه اصطلاح Aufbau دیلتای به کار رفته است تا به عنوان معادل اصلی آن هم دال بر فرایندی باشد هم دال بر شکل یا صورتی به دست آمده. Aufbau را اغلب «ساختار» ترجمه کرده‌اند، اما این ترجمه [برای تعبیر دیلتای] مناسب نیست، زیرا دیلتای Aufbau و Konstruktion [ساختار] را در مقابل هم به کار می‌برد. علوم طبیعی از این حیث که به عناصر بنیادی‌ای متوسل می‌شوند که در طبیعت همه چیز به آن‌ها باز می‌گردد، «ساختاری» (یا سازنده) هستند. اما ساختارهای علوم طبیعی از جنبه‌های بسیار تجربه‌زیسته ما انتزاع می‌شوند. علوم انسانی، برعکس، تجربه‌زیسته را تحلیل می‌کنند در حالی که هیچ وقت کیفیات کلی این تجربه را از دست نمی‌دهند و فرو نمی‌گذارند. مسئولیت شناختی علوم انسانی این است که معنای اولیه‌ای را که تاریخ پیشاپیش در زندگی معمولی برای ما دارد، نشان

1. *Der Aufbau der geschichtlichen Welt in den Geisteswissenschaften*

2. historical world

3. formation

دهد. شناخت تاریخ به این دلیل برای ما ممکن است که ما اصولاً و از بیخ و بن موجودات تاریخی هستیم. بدین وجه شکل جهان تاریخی در علوم انسانی در واقع عبارت است از به هم پیوستن ساختارهای عمومی و مشترک زندگی تاریخی در پیوستگی با علوم انسانی.

### آگاهی زیستی و شناخت علمی

به نظر دیلتای، کار علوم انسانی این است که آگاهی (Wissen) مستقیمی را گرد آورد که پیشاپیش در مورد جنبه‌های گوناگون حیات تاریخی موجود است و بکوشد این آگاهی را از طریق شناخت مفهومی (Erkenntnis) تا حد ممکن سامان دهد. یکی از وظایف معرفت‌شناسی (Erkenntnistheorie) علوم انسانی این است که حدود و ثغوری را شناسایی کند که در محدوده آن‌ها می‌توان نظامی از علوم انسانی ترتیب داد و بررسی کند که روش‌ها و شیوه‌های این علوم را تا کجا می‌توان از روش‌ها و شیوه‌های علوم طبیعی متمایز کرد. اما دیلتای این مسائل مربوط به معرفت‌شناسی و روش علوم انسانی را به عنوان بخشی از پرسش‌هایی بسیار گسترده‌تر در مورد ماهیت فهم انسان در متن این پرسش‌ها جای داده است. این‌ها پرسش‌هایی است در مورد زندگی به طور عام که قبلاً در آگاهی ماقبل علمی ما سر برآورده‌اند. این پرسش‌ها می‌توانند از طریق شناخت علمی و منطق آن تا حدودی توضیح داده شوند. با این حال، تا به نظریه کامل‌تری در مورد شناخت دست نیاییم، این مسائل حل نمی‌شوند. این مطلب حاکی از این است که هدف کلی دیلتای از نقد عقل تاریخی مستلزم پیشرفت و عبور از آگاهی بی‌واسطه زندگی به شناخت مفهومی علوم انسانی و شناخت بازتابی است که بلوغ فهم است. ساختارهای عمومی‌ای که می‌توان در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی از قبیل جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، اقتصاد و دین ترسیم کرد، معنی خود

را از علایق اصیل زندگی، که همه ما در زندگی روزمره خود بروز می‌دهیم، برمی‌آورند. به نظر دیلتای، تجربه زیسته من از این علایق زندگی موجب می‌شود که «من... افراد و اشیاء را یا به عنوان... گسترش وجود خودم و تقویت قوای خودم یا به عنوان محدودکننده حوزه موجودیتم ببینم...» از این بستر زیرین زندگی، درک برون‌ذهنی، ارزش‌گذاری و وضع غایات به عنوان انواعی از وضعیت‌ها با اختلافات جزئی بی‌شمار آشکار می‌شوند که در یکدیگر نفوذ می‌کنند» (صص ۲-۲۳۱).

آنچه دیلتای به طریق پدیدارشناختی به عنوان وضعیت روحی یا روانی (Verhaltensweise) توصیف کرده است می‌تواند به واسطه موضع خاصی (Stellungnahme) (ص ۲۵۸) که از علایق بنیادی زندگی (Lebensbezüge) برآمده است، درک گردد: و آن رجوع به زندگی افراد خاصی است هم به این معنی که مطلبی در مورد آنهاست و هم به این معنی که برای آنها موضوعیت و اهمیت دارد. کار علوم انسانی این است که آن مواضع مربوط به شناخت، ارزش‌گذاری و غایت‌مداری را که در تفکر در باب جهان تاریخی مؤثرند تحلیل کند؛ بدون چشم‌پوشی از پیوستگی اصیل آنها به یکدیگر در علایق انضمامی زندگی معمولی. به این ترتیب نقد دیلتای بر عقل تاریخی بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که این تعبیر کانتی مطرح می‌کند. این نقادی باید ریشه در آگاهی بی‌واسطه زندگی روزمره داشته باشد که دربرگیرنده اموری است که به همان اندازه که شناخته می‌شوند ارزیابی نیز می‌شوند. تیقن شناختی که از تجربه زیسته به دست می‌آید تشکیل‌دهنده نوعی فهم بنیادی است که سپس از طریق صور عالی فهم که علوم انسانی امکان آن را فراهم می‌کنند تحلیل می‌گردد. فهم اولیه و بنیادی، معنایی را که اشیاء در زمینه مشترک و معمولی خود دارند درمی‌یابد. فهم عالی‌تر بر زمینه‌های مخصوص‌تر متمرکز می‌شود تا آنچه را قبلاً شناخته شده است به

شناخت مفهومی تبدیل کند؛ اما این امکان را نیز فراهم می‌کند که این شناخت از طریق طرحی کلی سامان یابد.

دیلتای زمینه فهم ابتدایی را «روح برون‌ذهنی (عینی)» نامیده است. ما از قبل محصول تاریخ هستیم زیرا در میان شیوه‌هایی می‌بایم که روح گذشته در آن‌ها تعین عینی یافته و در زمان و زمینه حال ما حضور دارد. روح برون‌ذهنی واسطه‌ای است که ما از طریق آن در وضعیت اجتماعی-تاریخیمان مشارکت می‌کنیم، جایگاه خود را در آن درک می‌کنیم، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم و با هم تعامل داریم. دیلتای مفهوم «روح برون‌ذهنی (عینی)» را از هگل اقتباس کرد اما صبغه نظری کلی آن را در ایدئالیسم هگل بر حسب عمومیت تجربی‌تر و تحقیق‌پذیرتری بازسازی کرد (نگاه کنید به صص ۲۵۶-۵۹). اگر فکر کنیم دیلتای فقط روح برون‌ذهنی (عینی) را از دیدگاه معرفت‌شناسی از نو تعریف کرده است به این معنی است که تمایلات وجودی او را به رئالیسم دست‌کم بگیریم و تمایزی را که او بین معرفت<sup>۱</sup> و شناخت<sup>۲</sup> نهاده است نادیده انگاریم. روح برون‌ذهنی شناخت مفهومی فراهم نمی‌کند، بلکه فقط تجسم معرفت‌مقدماتی است به عنوان چیزی که از طریق واقعیت گذشته به دست ما رسیده است. شرایط انتقادی یا شناختی آگاهی فقط هنگامی ربط و مناسبت پیدا می‌کند که فهم عالی‌تر علوم انسانی، معرفت واقعی از زندگی معمولی را به شناخت مفهومی یک گفت‌وگو منضبط تبدیل کند. این انتقال، حرکت از عمومیت به کلیت را ممکن می‌سازد. بسیاری از باورهای یقینی بازمانده از گذشته قومی یا ملی مشترک، وقتی با عادات ملت‌های بیگانه مقایسه گردد، ممکن است منطقه‌ای و محلی از کار درآید. روایت‌ها و گزارش‌های مورخان تاریخ کلی از قبیل رانکه<sup>۳</sup> و شلوسر<sup>۴</sup> برای تاریخ فضایی چندملیتی فراهم آورد، اما در نظر دیلتای تاریخ کلی همچنین باید با مجموعه‌ای اصولاً متکثر

1. knowledge

2. cognition

3. Ranke

4. Schlosser

از علوم انسانی هماهنگ گردد که هر یک از آنها آنچه را در تاریخ جامعه بشری رخ می‌دهد برحسب دغدغه‌های تخصصی تر ولی عام تحلیل می‌کند؛ خواه این رویدادها سیاسی باشد خواه اقتصادی یا حقوقی یا فرهنگی یا ادبی یا دینی. گرچه تاریخ کلی باید با حالت‌های مختلف شناخت مفهومی، که برآمده از علوم انسانی است، متضایف باشد، این تاریخ برای ديلتای هسته‌ای شهودی را حفظ می‌کند که به موجب آن مناسب‌تر است آن را حالتی از معرفت تلقی کنیم. به این ترتیب حرکت از معرفت مستقیم ما از زندگی به شناخت منضبط کلی، همواره می‌تواند با معرفت بازتابی، که افراد از طریق آن موضوعات شناخت و ارزش‌گذاری و کوشش خود را به هم می‌پیوندند، تحکیم یابد.<sup>۱</sup> پس معرفت به یک معنی می‌تواند شامل شناخت مفهومی باشد اما این همواره به شکل قطعی نیست. این معرفت، چه مبتنی بر تاریخ‌نگاری باشد چه مبتنی بر تفکر فلسفی، حداکثر می‌تواند جهان‌بینی‌ای آزمایشی را صورت‌بندی کند.

علوم انسانی، هم شناخت صفات انسان و هم علوم اجتماعی را شامل می‌شوند و هر کدام فرصتی فراهم می‌آورد برای مطالعه رفتار و اقدامات متقابل و همکاری‌های تنگاتنگ انسان. بعضی از شاخه‌های علوم انسانی از قبیل روان‌شناسی و تاریخ در درجه اول توصیفی‌اند؛ بعضی دیگر از قبیل اقتصاد و جامعه‌شناسی نظام‌مندتر هستند. در رساله حاضر جریان کلی تاریخ به عبارتی به نظام‌های ساختاری‌ای برگردانده شده است که می‌توان در آنها جریان‌های گزینشی‌ای را پیگیری کرد برای آزمودن چگونگی عمل متقابل آنها. بعضی از این ساختارها نظام‌های فرهنگی نامیده می‌شوند بخصوص اگر در خدمت اهدافی مشترک باشند که با گزینش‌های انسان طراحی شده‌اند. اما بعضی از ساختارهای نهادی<sup>۲</sup> از قبیل دولت ملی و خانواده،

۱. ديلتای در پژوهش اول روشن می‌سازد که بنیاد علوم انسانی و باید به نام طبقات معرفت راجع باشد... به شناخت مفهومی واقعیت، به ارزش‌گذاری، و به تعیین غایات و تأسیس قواعد. - ویراستاران.  
 ۲. برای آشنایی با فرق نهاد (Institution) و نظام (system) به جلد اول مراجعه کنید. - مترجم فارسی.

گرچه غایت‌مند نیز هستند، صرفاً ارادی نیستند - این‌ها سازمان خارجی جامعه را تشکیل می‌دهند. این نظام‌ها یا جمع‌های غایت‌مند قبلاً در مقدمه بر علوم انسانی [یعنی جلد اول این مجموعه] تشریح شده‌اند.

### تاریخ و نظام‌های مولد آن

یکی از پیشرفت‌های [اندیشهٔ دیلتای] در این کتاب این است که همهٔ این ساختارها را تحت مفهوم نظام غایی قرار نمی‌دهد. مفهوم جامع‌خشی‌تری برای در بر گرفتن تمام طرقتی که نیروهای زندگی می‌توانند در یک نقطه متمرکز شوند به کار رفته است، و آن عبارت است از مفهوم «شبکه یا نظام مولد» (Wirkungszusammenhang).<sup>۱</sup> خاصیت زندگی و خاصیت جهان تاریخی [یعنی عالم فرهنگ در مقابل جهان طبیعت] باید بر حسب مولد بودن پیش از کاربرد هر نوع تحلیل علی یا غایی، ادراک و شناخته شود. حامل‌های تاریخ، خواه افراد باشند خواه فرهنگ‌ها یا نهادها یا اجتماعات، همه را می‌توان به عنوان نظام‌های مولد مستعد تولید ارزش و معنا، در مواردی، تحقق‌بخش غایات، تصور کرد. هر یک از این‌ها را می‌توان به عنوان ساختاری که در خود متمرکز است تصور کرد. طبق نظر دیلتای، «صورت بنیادی نظام مولد در فردی ظاهر می‌شود که زمان حال و گذشته و امکانات آینده را در یک سیر زندگی جمع می‌کند» (صص ۲۶۵-۶۶). افراد بشر نظام‌های مولدی هستند از این حیث که تجربهٔ زیستهٔ آن‌ها آنچه را در زمان حال در خصوص ارزش‌گذاری‌های گذشته و اهداف آینده اهمیت دارد، درمی‌یابد. این صورت‌بندی آشکارتر به سه جنبه یا جنبه‌های سه‌گانهٔ تجربهٔ زیسته راجع است: شناخت، ارزش‌گذاری و اراده؛

۱. رودلف مکرل این تعبیر را تحت عنوان «نظام‌های بویا» تحلیل کرده است:

Rudolf A. Makkreel, *Dilthey: Philosopher of the Human Studies* (Princeton: Princeton University Press, 1975).

و ديلتای اين موارد سه گانه را هر کدام را با ساختارهای غایبی متمایزش، در سه «پژوهش در بنیان‌گذاری علوم انسانی» مشروحاً تحليل کرده است که فتح باب اين مجلد است. اين پژوهش‌ها تا حدودی ملهم از کتاب پژوهش‌های منطقی هوسرل است که ديلتای آن را به عنوان تکامل کوشش‌های اوليه خود او در توصيف ساختاری می‌دید. با اين حال، به جای صرف پیوستن فاعل شناخت به موضوع مورد ادراک او به واسطهٔ یک نسبت جهتمند (التفاتی) عمومی، ديلتای نشان می‌دهد که تمام انواع موضع‌گیری نسبت به اشیاء، نه فقط موضع شناخت بلکه موضع احساس و اراده نیز، که علایق انضمامی زندگی را می‌گشایند، ذاتی تجربهٔ زیسته است. مولد بودن شبکهٔ روانی در طرق تأثیر و تأثر اين سه جنبهٔ تجربه در یکدیگر است. مثلاً، همان‌طور که احساسات ارزش‌گذاری‌های ما را شکل می‌دهند، ارزش‌گذاری‌ها نیز می‌توانند نه فقط بر تصمیمات ارادی ما بلکه همچنین بر درک و شناخت ما از جهان خارج نیز تأثیر بگذارند. اغلب خاصیت مولد بودن فرد صرفاً امری درون‌ذاتی است بدون اين که نتیجهٔ خاصی به عنوان محصول آن به وجود آید. افراد گرچه به عنوان نظام‌های مولد در خود متمرکزند، اما خودکفا نیستند. آنان ذاتاً وابسته به نظام‌های مولد فراگیرتر دیگری هستند که آن‌ها نیز در تاریخ فعالند. اين نظام‌های مولد بزرگ‌تر به علت نیاز به ارتباط اجتماعی، تعامل و همکاری در میان افراد به وجود می‌آیند. اما آن‌ها همچنین می‌توانند حیات مخصوص به خود پیدا کنند و بیش از افرادی که اين نظام‌ها را به وجود آورده‌اند دوام آورند. در مقدمه بر علوم انسانی ديلتای مایل نبود اين گروه‌های بزرگ‌تر را به عنوان فاعل‌ها یا حامل‌های تاریخ به حساب آورد. در کتاب شکل وی مخالفت خود را با فاعل‌های فراشخصی اين گونه تعديل می‌کند که آن‌ها را فاعل‌های منطقی تلقی می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. برای آگاهی از شرحی در بارهٔ اين تغيير دیدگاه بنگرید به کتاب ديلتای، فیلسوف علوم انسانی نوشته مکریل، صص ۱۴-۳۱۲. - ویراستاران.



شناخت حالات عمومی تعلق به یکدیگر مهم است اما بر پا داشتن آن‌ها «بر فاعلانی که به نحوی از انحا واقعی هستند فراتر از فاعلان روان‌شناسی فردی» (ص ۴۵۰) قابل قبول نیست. راه حل مسئله این است که این نظام‌های مولد را به عنوان فاعلان منطقی تلقی کنیم که فراتر از افرادند بدون این‌که آن‌ها را فاعلان واقعی فوق تجربی به حساب آوریم. این نظام‌های مولد فراگیرتر نظام‌های جامع به معنی هگلی لفظ نیستند.

حتی اگر افراد غرق در نظام‌های فرهنگی و سازمان‌های اجتماعی شده باشند، هرگز به‌طور کامل در آن‌ها منحل نمی‌شوند. دلیل این امر این است که هر یک از این نظام‌های مولد فقط بعضی از جنبه‌های فرد را در برمی‌گیرد. دیلتای همچنین بر این باور است که افراد فعال در نظامی فرهنگی چگونگی مولد بودن آن نظام را تعیین می‌کنند به طوری که چیزی بیش از عملکرد به نحو معقول مورد توافق واقع شده آن نظام به دست می‌آید. دیلتای در تلخیص این دو نکته می‌گوید جریان مفهومی کردن علوم مربوط به این نظام‌های فرهنگی از طریق صرف عملکرد اهداف و غایات آن‌ها امری دشوار است: «افرادی که در چنین عملکردی با هم کار می‌کنند فقط به واسطه فرایندهایی که از طریق آن‌ها در تحقق این عملکرد مشارکت دارند، متعلق به نظام فرهنگی هستند. با این وصف، آن‌ها با تمام هستی خود در این فرایندها مشارکت دارند، و این بدان معنی است که قلمروی که فقط مبتنی بر غایت عملکردی نظام است هرگز نمی‌تواند شکل بگیرد» (ص ۲۰۸). افراد فقط بخشی از وجود خود را در اختیار این نظام‌های فراگیرتر قرار می‌دهند با این وصف، می‌توانند کل هستی خود را به واسطه همین بخش بیان کنند و نشان دهند. هیچ نظام فرهنگی ای صرفاً مجسم‌کننده اهدافی نیست که مقصود از آن به تحقق رساندن آن‌هاست. به این دلیل است که معقوله می‌توان حتی نظام‌های غایی را به عنوان نظام‌های مولد درک کرد. نظام یا شبکه مولدی می‌تواند هدفدار یا غایتمند باشد بدون این‌که هدف مشخصی را به تحقق رساند. این

مطلب را باید به نحو کلی تر به عنوان تولید تشکلات عینی ای درک کرد که ارزش و غایات انسانی هر دو را بیان می کنند - فارغ از تعیین میزان دست یافتن به این اهداف خاص. نکته مهم این است که ارزش ها و غایات انسانی چگونه در نظام های مولد بیان می شوند و معنی آنها را چگونه باید درک کرد. علوم انسانی در کوشش برای فهم جهان تاریخی باید حق مطلب را هم در مورد واقع شدگی خاص حوادث جزئی و هم در مورد اقتضائات کلی اندیشه مفهومی ادا کنند. چالش یا دغدغه نهایی این علوم این است که بتوانند فردیت پدیده تاریخی را به عنوان نوعی کلی انضمامی بیان کنند. برای انجام دادن این کار باید همچنین بتوانیم جهان تاریخی را «به عنوان شبکه مولدی متمرکز در خود... و در عین حال حاوی نظام های مولد دیگری» مندرج در آن درک کنیم... «این همه باید به عنوان نظام هایی که از لحاظ ساختاری در یک کل با هم مرتبط هستند شناخته شوند که در آن معنای شبکه جهان اجتماعی - تاریخی از محتوای اجزای فردی برمی خیزد» (ص ۲۴۱). نظام های مولد، ساختارهای واسطه را، که از طریق آنها می توان نظم تاریخی را تشخیص داد، فصل بندی می کنند و نظام های همزمانی به وجود می آورند که رشد غیر همزمان یا مقدم و مؤخر می تواند توسط آنها تحقق یابد. نظم رشد و توسعه در تاریخ را نمی توان از طریق مشاهده حوادث خاص یا تفکر در مورد غایات و اهداف تاریخی جامع دریافت، بلکه از طریق تحلیل آنچه در نظام های مولد واسطه رخ داده است قابل درک است. به این ترتیب دلتای می نویسد:

در حالی که در جریان انضمامی رویدادها هیچ قانونی برای رشد آنها دیده نمی شود، تحلیل این جریان به نظام های مولد متجانس خاص چشم انداز زنجیره هایی از حالت هایی را می گشاید که از درون تعیین می شوند و مستلزم یکدیگرند. چنان است که گویی یک لایه همواره به لایه بالاتری راه می برد که تنوع و جامعیت بیش تری را اضافه می کند. (ص ۲۸۲)

وقتی نظام های مولد فراگیرتر می شوند، عملکردهای آنها در عین حال

متمايزتر می‌گردد. به این ترتیب یک ملت تبدیل به فردی فوق‌العاده نمی‌شود، زیرا برخلاف فرد ملت نمی‌تواند خودآگاه باشد. ديلتای می‌پذیرد که «افرادی که اهداف خود را... پیگیری می‌کنند در عین حال حوزه‌ای دارای اهداف خاص خودش در ملت می‌یابند. در این حوزه هر یک از آن‌ها به عنوان یک فاعل واحد عمل می‌کنند... حوادث خارجی، مقدرات و افعال، با غایتی سنجیده می‌شوند که در آن مقطع زمانی در مرکز زندگی آن ملت قرار دارد» (ص ۴۴۹). از این جهت که این همگرایی‌ها معمولاً زودگذرند، استحکام اجتماعی به ندرت تهدید می‌شود. در عبارت مشابهی ديلتای می‌گوید «چون هیچ ملتی مرگ خود را به حساب نمی‌آورد، طرح‌ها و غایات در این جا عملکردی متفاوت با عملکردشان در زندگی فردی دارند» (ص ۴۴۹).

ديلتای کراراً اظهار می‌دارد که نمی‌خواهد فلسفه تاریخی طراحی کند که بتواند غایتی برای تاریخ ترسیم کند. از حد توان ما فراتر است که بدانیم آیا تاریخ یک غایت نهایی دارد یا نه، و، اگر چنین است، آیا می‌توان آن را در افراد یافت یا در اجتماعی ملی. نظریه او در مورد تاریخ، به تمایز از فلسفه تاریخ [مورد نظر امثال هگل و مارکس] به این قناعت می‌کند که معنایی در تاریخ بیابد. فلسفه تاریخ کانت و هگل در جستجوی تاریخی کلی با یک غایت واحد عظیم بود. نظریه ديلتای در مورد تاریخ در جایی تاریخی کلی را می‌پذیرد که کلیت مورد ادعا محدودتر است و بر اساس نظام‌های مولد خاصی بنا شده است که توسط علوم انسانی متنوع تحلیل و تجزیه می‌گردد. پس هیچ پایه و اساسی برای ادعای پیشرفت جامع و کلی در تاریخ وجود ندارد. ديلتای پیشرفت را در قلمروهای محدود و معینی از قبیل علوم و انسجام و استحکام بین‌المللی اطلاعات می‌بیند. اما این نظریه هگلی که کل تاریخ ناظر به تحقق آزادی انسان است ناموجه است (نگاه کنید به صص ۳۶-۵۳۴). رشد<sup>۱</sup> یک مقوله موجه

تاریخی است، اما پیشرفت<sup>۱</sup> چنین نیست زیرا در سطح جهان تحقق نمی‌یابد.

### مقولات علوم انسانی

رشد یکی از مقولات واقعی حیات است که در تجربه زیسته ما جاری است. باید توجه داشت که دیلتای بین مقولات صوری و واقعی فرق نهاده است. مقولات صوری از اعمال اولیه فکر برآمده‌اند که در تمام دریافت‌های عینی ما حضور دارند؛ ادراک<sup>۲</sup> بسیط از جمله این‌هاست. این اعمال منطقی بنیادی مشتملند بر مقایسه کردن، درک همسانی، فرق نهادن، متمایز کردن و برقراری نسبت. دیلتای بر این باور است که این اعمال آنچه را ذاتی تجربه است آشکار می‌کنند. این اعمال تا آن‌جا که امر مفروضی را می‌یابند شبیه ادراکند و تا آن‌جا که آنچه را در امر مفروض صرفاً تلویحی است تشریح می‌کنند شبیه فکر<sup>۳</sup> اند (ص ۲۱۸). منطق این اعمال منطق پدیداری<sup>۴</sup> است به این معنی که در پی تحمیل نظم نیستند بلکه نظم موجود را بر اساس آنچه ادراکاً شناخته شده است تشریح و تصریح می‌کنند. این اعمال انتقال از شناخت ادراکی<sup>۵</sup> را، که شناخت ماقبل استدلالی است، به شناخت مفهومی<sup>۶</sup> که شناختی استدلالی است، فراهم می‌آورند. گرچه اعمال ابتدایی فکر هنوز ماقبل استدلالی‌اند، همین اعمال پایه و اساس فکر استدلالی دخیل در صدور حکم را فراهم می‌کنند. درک وحدت و همسانی فکر ماقبل استدلالی راهگشای وحدت بخشیدن به مفاهیم فکر استدلالی است؛ به همین ترتیب فرق نهادن و متمایز کردن، پیش‌درآمد رویه‌های استدلالی انتزاع و تحلیل است؛ و بالاخره برقراری نسبت پایه هر نوع روش ترکیبی را فراهم می‌کند. این اعمال منطقی استدلالی

1. progress

2. perception

3. thought

۴. به قول مترجمان ما «پدیده‌شناختی» (phenomenological) - مترجم فارسی.

5. perceptual

6. conceptual

و ماقبل استدلالی با هم مقولات صوری وحدت، کثرت، این‌همانی، تفاوت، درجه و نسبت را که مشترک بین علوم طبیعی و انسانی است، فصل‌بندی<sup>۱</sup> می‌کنند (نگاه کنید به صص ۲۳-۳۲۰).

تفاوت‌های علوم طبیعی و علوم انسانی بیشتر ناشی از مقولات واقعی‌ای است که به کار می‌برند. علیت یکی از مقولات مناسب برای علوم طبیعی است؛ اما دیلتهای معتقد است که در تاریخ نظایر نسبت ضروری علت و معلول عبارت است از نسبت‌های «اثرگذاری و اثرپذیری و کنش و واکنش» (ص ۳۲۲). این‌که آیا تبیین‌های علی به طور کلی از نظام‌های خاصی که بعضی از علوم انسانی تحلیل می‌کنند کنار نهاده شده‌اند معلوم نیست. با این حال، در هر روایت تاریخی تقدم باید از آن فهم معنا و اهمیت حوادث مربوط در یک زمینه خاص باشد. چون دیلتهای مصر است که هیچ انفصال متافیزیکی بین طبیعت و تاریخ وجود ندارد، ما نباید در تفاوت بین علوم طبیعی و علوم انسانی اغراق کنیم. سرانجام محتوای روحی و روانی‌ای که مورد مطالعه علوم انسانی است در فضایی مستقل از طبیعت معلق نمی‌ماند. حوادث تاریخی در منطقه‌ای طبیعی رخ می‌دهد و در نتیجه، حاصلخیزی خاک گاهی می‌تواند توضیح دهد که چرا بعضی تمدن‌ها رشد می‌کنند و بعضی دیگر منسوخ می‌شوند.

اما حتی اگر علوم طبیعی و انسانی در مقولات واقعی یکسانی مشترک باشند، ممکن است به صورت متفاوت از این مقولات استفاده کنند. از این رو، دیلتهای می‌گویند رابطه مقولی جزء و کل چنان‌که علوم طبیعی و در مورد زمان و مکان و موجودات دارای سازمان به کار می‌برند در علوم انسانی به این صورت تغییر شکل می‌یابد که تبدیل می‌شود به «شبکه‌ای که در آن اجزا با یکدیگر مرتبط هستند» (ص ۳۲۲). مثلاً کار فهم زندگی شخص کاری است که در آن، اجزای کل صرفاً در پی یکدیگر قرار ندارند بلکه در آن شبکه‌ای

تولید می‌شود که حتی می‌تواند نسبت‌هایی با اشیاء بیرونی را در خود بگنجانند. موجود زنده طبیعی پیشاپیش می‌تواند اشیای خارجی را بیلعد اما نظام مولد فقط تا جایی انسانی و تاریخی است که بتواند روابطی را به عنوان رابطه، با خارج از خود برقرار کند و آن‌ها را در خود متمرکزگرداند. روح در معنای حداقلی که دیلتای برای آن قائل است شاید بتواند به این نحو تعریف شود که استعدادی است برای درونی کردن محتوا و صورت امور هر دو.

درونی کردن<sup>۱</sup> امور ممکن است متضمن باز-نمایی<sup>۲</sup> به یکی از سه معنای زیر باشد: (۱) به معنی ابتدایی آگاهی از صورت ذاتی محتوای امر مفروض یا (۲) به معنی نفسانی داشتن تصویری (Vorstellung) از چیزی یا (۳) به معنی معناشناختی عام‌تر بازنما بودن (Vertretung) (نگاه کنید به ص ۲۲۵). نوشته‌های اولیه [دیلتای] بیش‌تر بر دو عملکرد اول و دوم متمرکز بوده است؛ و نوشته‌های این مجلد عملکرد سوم را تعقیب می‌کند، یعنی این‌که یک جزء چگونه می‌تواند فهم شود تا نمایشگر یا نمونه کل باشد.

از تمام مقولاتی که دیلتای به کار برده است تا تاریخ را به فهم درآورد و بازنمایی کند، مقولات زمان، ارزش، معنا، غایت و نیروی مولد مهم‌تر ظاهر می‌شوند. زمان پیشاپیش در علوم طبیعی مورد ارجاع است اما در علوم انسانی مقوله‌ای زیسته است یعنی صرفاً نوعی چهارچوب انتزاعی ارجاع نیست. دیلتای مساعی کانت برای درک زمان به عنوان صورت ایدئال را برای نقد عقل تاریخی کافی نمی‌داند. زمان در علوم انسانی مقوله‌ای واقعی است که فقط شرط صوری تجربه نیست، بلکه علاوه بر آن محتوایی زیسته است. زمان به جای این‌که فقط زمینه مشاهده تغییر و حرکت باشد، می‌تواند به عنوان ماهیت پیشرفت از آن حیث که پیشرفت است تجربه گردد. دیلتای می‌نویسد: حتی کوچک‌ترین جزء پیشرفت زمان باز هم متضمن گذشت زمان است.

1. interiorization

2. re-presentation

زمان حال هرگز نیست؛ آنچه به عنوان زمان حال تجربه می‌کنیم همواره حاوی خاطره چیزی است که اندکی قبل حاضر بوده است. در میان دیگر امور، تأثیر مستمر گذشته به عنوان نیرویی در زمان حال، یعنی معنایی که گذشته برای آن دارد، به آنچه به خاطر آورده می‌شود ویژگی خاصی از حضور در زمان حال می‌دهد که آن چیز به واسطه آن در زمان حال گنجانده می‌شود. (ص ۳۱۷)

زمان نه فقط به عنوان امری مفروض در زمان حال بلکه به عنوان استمراری که زمان حال را به گذشته و آینده می‌پیوندد تجربه می‌شود. رابطه گذشته و حال منبع مقوله معنا است؛ و نسبت حال و آینده دال بر مقوله نیروی مولد است. [پس ديلتای هم مثل کانت زمان را مایه و زمينه تحقق مقولات می‌داند.] مقوله معنا (Bedeutung) مقوله تاریخی اصلی ديلتای است. معنا چیزی است که فهم در جستجوی آن است و ما آن را در تاریخ به واسطه تشکیل شبکه‌ای از نسبت بین گذشته و حال به دست می‌آوریم: «وقتی به واسطه حافظه خود به گذشته باز می‌گردیم، شبکه اجزای گذشته یک سیر زندگی را بر حسب مقوله معنا مشاهده می‌کنیم. وقتی در زمان حال زندگی می‌کنیم، ارزش مثبت یا منفی واقعیت‌هایی که آن را پر کرده‌اند، از طریق احساس تجربه می‌شود. و هنگامی که با آینده مواجه می‌شویم، مقوله غایت به واسطه وضعیتی که طرح آن افکنده شده است سر بر می‌آورد» (ص ۳۲۶). از منظر ارزش، زندگی به عنوان انبوهی از ارزش‌های مجاور هم آشکار می‌شود. از منظر غایت، در دوره زندگی هر چیزی تابع لحظه‌ای در آینده است. «فقط مقوله معناست که بر صرف مجاورت یا تابعیت اجزای زندگی نسبت به یکدیگر فائق می‌آید. چون تاریخ خاطره است و چون مقوله معنا متعلق به خاطره یا حافظه است، این مقوله خاص‌ترین مقوله تفکر تاریخی است» (ص ۳۲۷). در حالی که مقوله معنا نسبت‌های زمانی تاریخ را با نگاه به گذشته

می‌سازد تا پیوستگی نسبتاً ثابتی به دست آورد، مقوله نیروی (Kraft) مولد زمان حال را به آینده ربط می‌دهد، اما ضرورتاً بر حسب غایت معینی چنین نسبتی برقرار نمی‌کند. نیروی مولد زندگی همچنین می‌تواند خود را «در رؤیاهای مربوط به سعادت آینده، در بازی تخیل با امکانات، در تردید و در ترس» نشان دهد (ص ۳۳۰). می‌توان گفت این حالت‌های آغازین گسترش وجودی خودمان در نسبت با آینده کوششی در جهت رسیدن به چیزی است بدون این‌که ضرورتاً به طور دقیق و کاملی آن را تعریف و معین کرده باشیم. این احوال صرفاً «قصد تحقق بخشیدن به چیزی را که قبلاً بخشی از واقعیت نبوده است» (ص ۳۳۰) آشکار می‌کنند.

نیروی مولد به عنوان یکی از مقولات علوم انسانی، قابل تجربه است نه این‌که فقط نیرویی فرضی از قبیل بسیاری از نیروهای مورد بحث در علوم طبیعی باشد. نیروی ذاتی نظام مولد تاریخی، نه به عنوان نیروی بالقوه‌ای انتزاعی بلکه به عنوان نیرویی که خود را بالفعل می‌کند و اثری به بار می‌آورد تصور می‌شود. وقتی یک نظام مولد صرفاً خود را از نو تقویت می‌کند، می‌توان گفت غایت‌مندی‌ای درون‌ذاتی را نشان می‌دهد. نظام‌های فرهنگی که برای غایاتی معین، اما هنوز تحقق نیافته، حاصل شده‌اند بخش خاصی از نظام‌های مولد را تشکیل می‌دهند، اما تحقق تاریخی آن‌ها همچنین عامل‌های دیگری را در خود جای می‌دهد که متمایل به اصلاح این غایات هستند. بیش‌تر نظام‌های مولد - بخصوص نظام‌های زندگی افراد بشر - به غایات معینی حتی نزدیک هم نمی‌شوند از آن‌جا که «افراد فقط محل تقاطع نظام‌های فرهنگی و سازمان‌های اجتماعی هستند که وجود آنان با آن‌ها درآمیخته است» (ص ۳۹۸) شرح حال افراد هرگز نمی‌تواند با دنبال کردن اهداف خاص زندگی افراد خاتمه یابد. برای فهم تاریخ، شرح حال‌های خودنوشت از شرح حال‌نویسی مفیدترند.

آنچه دیلتای را مجذوب شرح حال‌های خودنوشت به عنوان صورتی از



تاریخ‌نگاری کرده این است که این نوع شرح حال «عالی‌ترین و آموزنده‌ترین صورت فهم زندگی» است (ص ۳۲۴). در این شرح حال‌ها زندگی، زندگی را درمی‌یابد؛ زیرا فردی که دوره زندگی را درک می‌کند در عین حال همان کسی است که آن را زیست می‌کند. دوره زندگی، شبکه مولدی می‌شود که معنای خود آن در خود آن تولید می‌شود. مادام که زندگی فرد هنوز به پایان نرسیده است، معنای آن هنوز در جریان است؛ شبکه یا انسجام یک زندگی هنوز در استمرار است و باید به دست آید.<sup>۱</sup> فرایند کسب معنا امری ارادی نیست بلکه به عنوان نوعی «کشانده شدن توسط خود وضع امور به سوی اجزای هر چه مقوم‌تر شبکه» گسترش می‌یابد (ص ۹۱). در این‌جا معنا عبارت است از توضیح (Darstellung) نیروی مولد خود زندگی. در عین حال معنا بیان یا تعبیری (Ausdruck) نیست که آنچه را زندگی تولید کرده است بازنمایی کند. این بیان یا تعبیر در جایی حاصل می‌شود که مورخی زندگی یا زمانی را که کاملاً سپری شده است تعریف و توصیف می‌کند.

### توضیح،<sup>۱</sup> تعبیر<sup>۲</sup> و باز-نمایی استدلالی<sup>۳</sup> (گفتمانی)

وقتی دلبتای معنای تاریخ را از طریق اعصار یا ادوار فصل‌بندی می‌کند حرکت از توضیح ماقبل استدلالی (گفتمانی) به باز-نمایی استدلالی در کار او به تمام و کمال مشهود است. عصر یا دوره شاید کامل‌ترین صورت نظام یا شبکه‌ای مولد باشد. این صورت کامل است نه فقط از این حیث که در استمرار تاریخ برش یا مقطعی معین تشکیل می‌دهد، بلکه همچنین از این حیث که پیوستگی‌ای بین بسیاری از نیروها و حرکات مختلف نشان می‌دهد.

۱. دلبتای در روان‌شناسی توصیفی خود از شبکه روانی اکتسابی فرد به عنوان دستاوردی تاریخی سخن گفته است. - ویراستاران.

یک دوره تاریخی ضروراً متجانس نیست و ممکن است فاقد مرکزی واقعی باشد تا این که مورخی با نظر به گذشته چیزی یا کسی را به عنوان دارنده آن نقش معرفی کند. به این ترتیب است که دیتای می‌کوشد با معرفی لسینگ به عنوان الگوی کوشش‌های روشنگری آلمانی برای ایجاد هماهنگی بین عقل و دین، آنچه را مبین این دوره است به دست آورد.

بهترین دریافت از ادوار تاریخی این است که آن‌ها را به عنوان مراحل در رشد نظامی فرهنگی از قبیل یک علم خاص یا یک هنر خاص مثل موسیقی دریابیم. این واقعیت که مرحله باروک در موسیقی با مرحله باروک در نقاشی منطبق نیست مربوط است به مسائل فنی‌ای که بر رسانه‌های مخصوص به آن‌ها اثر می‌گذارند. همواره یک مرکز ثقل رشد تاریخی وجود دارد که نمی‌توان آن را به دیالکتیک عقلی بازگرداند. تنها هسته حقیقت که باید در رویکرد دیالکتیکی به تاریخ جست این است که اغلب رشدی منفی یا کاستی‌ای وجود دارد که یک دوره تاریخی را منحل می‌کند و موجب پیدایش دوره بعدی می‌گردد. با این حال، هیچ منطق عامی وجود ندارد که بتواند توضیح دهد که چرا یک لحظه منفی به جای لحظه منفی دیگری موجب تغییر می‌گردد. ما دوست داریم ادوار تاریخی را برحسب ساختارهای متمایز دستاوردهای آن‌ها معرفی کنیم، اما این ادوار را فقط به عنوان نظام‌های مولدی می‌توانیم شناسایی کنیم که زاده نیازهای انسان و علایق زندگی هستند.

سودمندی مفهوم شبکه مولد از آن روست که برآمده از پویایی زندگی است و در عین حال امکان آن نوع فصل‌بندی ساختاری را فراهم می‌کند که اقتضای علوم انسانی است. در مقام عملکرد، شبکه مولد نظامی می‌شود که اجزای آن متقابلاً مرتبط با یکدیگرند. به موجب این ارتباط است که می‌توان بعضی اجزای آن را به عنوان دارنده اهمیت باز نمودی تحلیل کرد. تا این جا نظام‌های مولد تاریخ به عنوان ساختارهای واسطه اشتراک اجتماعی یا روح

عینیت یافته‌ای توصیف شده‌اند که به دیلتای امکان می‌دهند اقتضانات و لوازم متضاد علوم انسانی را در هر دو جهت تخصیص و تعمیم آشتی دهد. همچنین، می‌توان ماهیت واسطگی این نظام‌ها را با پیگیری این مطلب که چگونه روح عینی را متناسب با کار هرمنوتیک به تنوع و گوناگونی می‌کشاند نشان داد.

### از فهم ابتدایی تا مرحله عالی فهم

به تدریج برای دیلتای هر چه بیش‌تر معلوم شد که فاهمه انسان ذاتاً قوه‌ای تفسیرکننده است. این مطلب در مورد خودفهمی [یا فهم ذات خود] همان قدر صادق است که در مورد فهم کردن دیگران. در هر دو مورد قوه فهم در کار تفسیر نیازمند واسطه تعبیر است. به این ترتیب هرمنوتیک [یا علم تفسیر] دیلتای ترکیبی است سه‌گانه از «تجربه زیسته، تعبیر و فهم» (ص ۲۳۰). تجربه زیسته مجال دسترسی به جهان انسانی را فراهم می‌کند، اما بصیرت‌های آن تشکیل فهم نمی‌دهد. خودفهمی عبارت است از توان این‌که خود را چنان بینم که دیگران مرا می‌بینند. پس فهمیدن فرایند یا جریانی است از بیرون به درون، از متن یا زمینه‌ای جامع به سوی یک محتوا.

موفق‌ترین صورت‌بندی دیلتای از کار هرمنوتیک در این تعبیر او دیده می‌شود: «فهم کردن اشخاص دیگر و تجلیات زندگی آنها» (صص ۳۵-۳۳۳). در این جا دیلتای بین سه نوع تجلی زندگی فرق نهاده است که نیاز دارد فهمیده شود: احکام نظری، افعال و تعبیرات تجربه‌های زیسته. نوع اول محتویات شناختی را، مستقل از بیان‌کننده آنها، منتقل می‌کند و برای فهم کامل به کلی گشوده است. افعال برای ایجاد ارتباط نیستند؛ با این وصف، آنها چیزی را در مورد اهداف و غایات فاعلان خود آشکار می‌کنند. با این وصف، بدون توجه به این‌که تأمل فردی تا کجا به عمل می‌انجامد، این تأمل

فقط بعضی جنبه‌های شخصیت افراد را بیان می‌دارد و فهم محدودی به دست می‌دهد. تعبیرات تجربه‌های زیسته بسیار متفاوتند از این لحاظ که به نحو کامل‌تری آنچه را مشخص است آشکار می‌کنند. با این حال، اغلب بیش‌تر به صورتی کاملاً غیر شخصی چنین می‌کنند [یعنی بیش‌تر احوال کلی و عمومی انسان را نشان می‌دهند]. آن‌ها بیش از حد انتظار به فهم کمک می‌کنند و به جای این‌که در مورد چیزی صدق کنند که اولین بار در آگاهی بوده است ممکن است حتی آنچه را ناخودآگاه بوده است نیز نشان دهند. در این مقام، تعبیر یک تجربه زیسته می‌تواند «فی نفسه صادق» باشد (ص ۳۳۶).

اگر فهم را به عمومی‌ترین معنی آن لحاظ کنیم، می‌توان گفت «ناظر به پیوستگی» است (ص ۴۰۷) و نسبت به تعیین‌یافتگی‌های تجربه این بهترین داوری در مورد فاهمه است. در حالی‌که تجربه زیسته دسترسی بی‌واسطه به واقعیت و ذات فاعل را فراهم می‌آورد، فهم معمولاً با واسطه و غیرمستقیم است. ما از طریق آشکال ارتباطمان با دیگران و بیان و تعبیر خودمان بیش‌تر خود را می‌فهمیم تا از طریق درون‌نگری. خودفهمی ما همواره بیش از امری شخصی است، زیرا بیش‌تر آنچه تعبیر می‌شود نشان‌های زبانی مشترکی که ما با آن‌ها رشد کرده‌ایم و، از این هم عمومی‌تر، تمام اعمال گفتاری و استدلالی روح عینی را به کار می‌برد. این بدان معنی است که در فهم ابتدایی یا عادی، تعبیرات شفافیتی عمومی دارند. به این ترتیب زبان‌های طبیعی نظام‌های مولدی هستند که بین تجربه زیسته و فاهمه به عنوان واسطه عمل می‌کنند. در فهم ابتدایی، نسبت بین تعبیر و آنچه تعبیر شده است نسبتی استنتاجی نیست بلکه بازنمایی مستقیم است. مردمی که در شبکه مولد یکسانی از روح عینی مشارکت دارند معمولاً معانی یکسانی برای تعبیرات در نظر می‌گیرند. این عملکرد ابتدایی روح عینی، به معنی گفتاری و استدلالی [یا گفتمانی] عامی، و نه به معنی ذهنی خصوصی‌ای، بازنمودی است. برای فهم ابتدایی تعبیرات، ضروری نیست که ما در بازنمایی‌های روانی یکسانی سهم باشیم.

این‌ها فقط باید بخشی از نظام مولدی باشند که به یک معنی گفتاری و استدلالی باز نمودی، تعبیری هستند (Vertretung).

روح عینی، شبکه مولد عمومیت است که کل فهم ابتدایی از آن‌جا آغاز می‌گردد. فهم عالی فقط هنگامی لازم است که این زمینه بدیهی عمومیت درهم می‌شکند و اجزا را به جان یکدیگر می‌اندازد. سپس باید واسطه عمومیت را به زمینه‌های خاص‌تر تجزیه کنیم. وقتی نسبت عادی و معمولی بین تعبیر و معنی آن مسئله‌انگیز شد، باید فهم مبتنی بر درک زمینه مناسب آن تعبیر گسترش یابد.

در این‌جا نسبت بین تعبیر و آنچه تعبیر شده است به نسبت بین تجلیات متکثر شخص دیگر و شبکه درونی زیربنایی آن‌ها گسترش می‌یابد. این امر ما را هدایت می‌کند به سوی این‌که شرایط متغیر را هم به حساب آوریم. در این‌جا آنچه در اختیار ماست استنتاجی استقرایی است از تجلیات جزئی زندگی به شبکه جامع و فراگیر زندگی. این امر مستلزم شناخت حیات روانی و نسبت آن با محیط اطراف است. (ص ۳۴۱)

به این ترتیب از روح عینی به عنوان شبکه مولد معنا، که حکم زمینه را دارد، به نظام‌های مولد محدودتر و موضعی‌تر پیش می‌رویم؛ از قبیل شبکه روانی‌گرفته، شرایط اجتماعی او، وضعیت کار و نظایر این‌ها. در حالی که فهم ابتدایی مستقیماً از جزئی به جزئی در درون واسطه مشترک پذیرفته شده‌ای پیش می‌رود، فهم عالی زمینه‌های محلی‌تر را شناسایی می‌کند و به نحو استقرایی از امور جزئی به سوی تعمیم‌ها حرکت می‌کند. فهم عالی باید بکوشد این خلاف قاعده را توجیه کند که به نظر می‌رسد که تعبیر یک مصنف به معنایی نوعی و نمونه‌ای به کار نمی‌رود. آن‌گاه به این مطلب توجه می‌کنیم که آیا چیزی در وضعیت تاریخی مصنف، حالت ذهنی او یا موقعیت حرفه‌ای او تغییری در معنا به وجود آورده است یا نه. اما دیلتای هشدار می‌دهد که

همه صور عالی‌تر فهم مبتنی بر نسبت بنیادی بین آنچه تولید شده است و

فعالیت تولیدی نیست. پیش‌تر دیدیم که چنین فرضی در مورد صور مقدماتی یا ابتدایی فهم درست نیست؛ بلکه بخش بسیار مهمی از صور عالی‌تر [فهم] همچنین مبتنی است بر نسبت بین تعبیر و آنچه تعبیر شده است. در موارد بسیاری فهم کردن آفرینش‌های انسانی صرفاً متوجه شبکه‌ای است که در آن، اجزای پی‌درپی درک شده‌ی اثری تشکیل یک کل می‌دهند. (ص ۳۴۱)

گاهی فهم عالی در پی فهم جامع اثری است، در پی این معنی که چگونه تمام اجزا در کلی به طور هماهنگ گرد می‌آیند. این امر مستلزم انتقال از صرف پیگیری عمل یک نمایش آن‌گاه که ظاهر می‌شود به واکنشی بازتابی‌تر است هنگامی که اجرای نمایش کامل شده است. این انتقال از جمله می‌تواند متضمن کوششی باشد برای درک این مطلب که چگونه کشمکش‌های بین شخصیت‌ها تحقق پیدا می‌کنند، و چگونه هر چیزی از صحنه‌پردازی تا واژه‌هایی که بازیگران ادا می‌کنند، تأثیری کلی و جامع به وجود می‌آورد. این تمامیت اثر نه صرفاً ناشی از شبکه‌ی مولد روح عینی است که حکم زمینه را دارد و نه زمینه‌سازی شده نسبت به نظام‌های مولد خصوصی‌تر است خواه نظام روانی باشد خواه اجتماعی خواه فرهنگی؛ بلکه خود یک شبکه‌ی مولد می‌شود. فهم عالی اثر جامع، انتقال از معنی عام به محتوای کلی را ممکن می‌گرداند. یعنی امکان فهم عظمت نمایشنامه‌ای مثل مکبث متضمن فهم انسجام کلی و جامع آن است. فقط چنین کوشش‌هایی برای فهم عالی می‌تواند جاذبه‌ی کلی آن را توضیح دهد. فهم ابتدایی می‌تواند معانی مشترک یا نوعی را به دست آورد، و فهم عالی می‌تواند در پی نسبت‌های منظم‌تری باشد که قادرند هم معنای آنچه را در محصولات انسانی دارای محتوای کلی است و هم معنای آنچه را به آن‌ها فردیت می‌بخشد به دست دهند.

دستاورد مهم دیلتای این [اندیشه] است که محصولات انسانی معمولاً لازم نیست به روح تولیدکنندگانشان بازگشت داده شوند. گرچه امکان انتساب

یک اثر هنری به خالق آن مردود اعلام نشده است، اما این امر بسیار فاصله دارد با این که منبع اولیه فهم آن باشد. در واقع، اثر هنری بزرگ می تواند حیاتی از آن خود داشته باشد و خود تبدیل به شبکه مولدی گردد که در طول زمان معنای هر چه عمیق تری به وجود می آورد.

### تشکل دیلتای و تاریخ تولید آن

این کتاب تنها مجلد از مجموعه گزیده آثار (از این پس گ.آ.) دیلتای است که در آن یک جلد از مجموعه مصنفات (از این پس م.م.) او دوباره منتشر شده است. این گواهی است بر اهمیت جلد هفتم م.م. که برنارد گروتھویزن<sup>۱</sup> یکی از نزدیک ترین شاگردان دیلتای، در سال های آخر عمر او آن را ویرایش کرده است. بخش اول این مجلد متشکل از سه «پژوهش در بنیاد علوم انسانی» است که دیلتای از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۹ برای آکادمی علوم پروس در برلین قرائت کرده است. فقط اولین پژوهش در زمانی که دیلتای زنده بود، در گزارش های آکادمی پروس، منتشر شده است. بخش دوم این مجلد رساله تشکل است که در سال ۱۹۱۰ به عنوان یک رساله توسط آکادمی پروس منتشر شد. مواد گسترده ای که «طرح استمرار تشکل» را تشکیل می دهد هیچ گاه توسط خود دیلتای به چاپ نرسید و، مانند پژوهش های دوم و سوم، توسط گروتھویزن در سال ۱۹۲۷ به چاپ رسید که شانزده سال پس از مرگ دیلتای است.<sup>۲</sup> این همان سالی است که هیدگر کتاب وجود و زمان خود را منتشر کرد، کتابی که در آن به اهمیت و محدودیت های سهم دیلتای در فهم تاریخ و تاریخ نگری اشاره شده است. وقتی هیدگر از نیاز به توجه به

1. Bernard Groethuysen

۲. برای اطلاع از جزئیات، مخصوصاً در باره محل یافتن دست نوشته های باقی مانده، بنگرید به م.م.، جلد ۷، صص ۸۰-۳۴۸.

پیشفرض‌های «تشکل» ممکن 'جهان تاریخی در علوم انسانی' سخن می‌گفت، چه بسا فقط به رسالهٔ آکادمی ۱۹۱۰ ديلتای اشاره داشت.<sup>۱</sup> مجلد کامل تشکل به صورتی که در این جا در دست ماست، تا حدودی به این پیشفرض‌ها نیز می‌پردازد (مثلاً بنگرید به صص ۳۱-۳۱۳؛ ۴۰-۴۳۹؛ ۴۵۹-۶۰).

گروتھوزن در پیشگفتار خود بر متن آلمانی تشکل بین دو مجموعه مسائل یا دیدگاه‌های حاکم بر مطالبی که جمع‌آوری و تدوین کرده، فرق نهاده است. وی برای رعایت سادگی، این دیدگاه‌ها را به عنوان دیدگاه‌های روان‌شناسی و هرمنوتیک مشخص کرده است. دو پژوهش اول و بعضی قسمت‌های ضمیمه به عنوان نوشته‌هایی در روان‌شناسی تلقی شده است، در حالی که بقیهٔ مطالب مربوط به رویکرد تفسیری (هرمنوتیکال) به حساب آمده است. این تمایز به طرح این سؤال می‌انجامد که آیا رویکرد تفسیری توانسته است بر رویکرد مبتنی بر روان‌شناسی غلبه کند. گروتھوزن به عنوان ویراستار بی‌طرف می‌ماند و سعی نمی‌کند به این سؤال جواب دهد، اما بدبختانه این مطلب چندین دهه در پژوهش در باب فلسفهٔ ديلتای مسئله‌ای اساسی باقی ماند. این نظریه که ديلتای سرانجام توانست رویکرد مبتنی بر روان‌شناسی را رها کند مفسران بسیاری چون لودویگ لاندگره<sup>۲</sup> و اوتو بولنو<sup>۳</sup> را برانگیخت تا در نوشته‌های خود تقریباً به نحو انحصاری به این مجلد ارجاع دهند.<sup>۴</sup>

در پایان این مقدمه می‌کوشیم مناظرهٔ ادامه‌دار روان‌شناسی - هرمنوتیک

۱. این اشاره در هر دو ترجمهٔ وجود و زمان [به انگلیسی] از میان رفته است اما در صفحه ۳۷۶ نص آلمانی کتاب در چاپ یازدهم می‌توان به وضوح آن را مشاهده کرد. - ویراستاران.

2. Ludwig Landgrebe      3. Otto Bollnow

۴. نگاه کنید به لودویگ لاندگره، «نظریهٔ علوم انسانی و بلهلم ديلتای»، سالنامه فلسفه و پژوهش مبتنی بر پدیدارشناسی، شماره ۹، ۱۹۲۸، صص ۲۲۷-۳۶۷، و اوتو فریدریش بولنو، ديلتای، مقدمه بر فلسفهٔ او، ویراست دوم ۱۹۵۵. - ویراستاران.



در مورد کتاب تشکل را به تاریخ بعدی<sup>۱</sup> سازنده‌تری تبدیل کنیم. وقتی می‌خواهیم اهمیت رویکردهای مبتنی بر روان‌شناسی و هرمنوتیک در اواخر عمر دیلتای را ارزیابی کنیم، باید بگوییم او در واقع از برخی تمایلات روان‌شناختی تبیینی اولیه فاصله گرفت. اما روان‌شناسی ساختاری دیلتای که خود آن را «توصیفی و تحلیلی» می‌نامید، هرگز حذف نشد. در واقع، در نوشته‌های دیلتای نگرش‌های هرمنوتیکی و مبتنی بر روان‌شناسی ساختاری اغلب یکدیگر را تقویت می‌کنند. و اگر فرض شود که توسل به زمینه از پیش داده شده موضع اصیل هرمنوتیک است، آنگاه روان‌شناسی ساختاری دیلتای در دهه ۱۸۹۰ دست‌کم هرمنوتیک اولیه است. همواره پیشاپیش، شبکه‌ای ساختاری از آگاهی وجود دارد که تجربه‌های زیسته و عملکردهای ذهنی معنی خود را در آن برقرار می‌کنند. هرمنوتیک این شبکه خود یا ذات آگاه را در واسطه روابط مشترک با دیگران قرار می‌دهد به طوری که دسترسی به تجربه زندگی از طریق دربرگرفتن معانی باز نمودی ممکن می‌شود. فهم کردن و دریافتن دیگران به مشخص ساختن افزون‌تر تجربه‌های خود انسان کمک می‌کند و به این جهت امکان تعریف فردیت خود انسان را فراهم می‌کند.

هرمنوتیک و روان‌شناسی ساختاری دیلتای هر دو مربوط به فصل‌بندی معنا هستند. در روان‌شناسی ساختاری معنای تجربه از طریق قرار دادن آن در ساختارهای عمومی آگاهی فصل‌بندی می‌شود. در هرمنوتیک، معنی اشیاء از طریق لحاظ کردن آن‌ها به عنوان بخشی از زمینه‌ای بزرگ‌تر فصل‌بندی می‌گردد. چون دیلتای برای توضیح کامل معنایی که خواه از طریق روان‌شناسی خواه از طریق هرمنوتیک فصل‌بندی می‌شود به تمایز درونی-بیرونی متکی است، می‌توان فرض کرد که وی صرفاً حالتی روان‌شناختی از هرمنوتیک را پرورانده است. اما در استفاده او از تمایز

درونی-بیرونی ابهام مولدی وجود دارد که علیه فرض او عمل می‌کند. به لحاظ روان‌شناسی، می‌توان فکر کرد که درون، امری اصیل و اولیه است و بیرون یا نمود بیرونی فقط به آن استحکام می‌بخشد. با این حال، نشان داده‌ایم که تعبیراتی که در این مجلد به آن‌ها استناد شده است تعبیرات بازنما یا بازنمودی به معنای گفتاری و استدلالی عمومی هستند. لازم نیست تعبیرات صرفاً آنچه را در ابتدا از لحاظ روانی بازنمایی یا تصور شده است آشکار کنند. بلکه از لحاظ معنایی شفاف و نشان‌دهنده هر اجتماع مفروضی تلقی می‌شوند به طوری که معنی آن‌ها فقط متضمن «خواندن روابط درونی از روی صور بیرونی» است (ص ۱۰۷). این فقط عملی نیست که از بیرون آغاز شود تا درون را بیازماید و جهت فرایند تجلیات روانی را معکوس کند. از لحاظ استدلالی یا معنایی، نسبت بین تعبیر و معنایی که توسط آن بیان شده است نسبت «وحدت درونی» است (ص ۱۰۶) و این بدان معناست که آن‌ها قابل تفکیک از یکدیگر نیستند. پس «درون» به معنی چیزی است که ما به آن دسترسی مستقیم داریم بدون نیاز به توسل به استنتاج. حتی آنچه به عنوان تجربه درونی به آن دسترسی داریم، نیاز به این وحدت درونی معنا دارد که توسط زبان فراهم شده است.

به جای آن‌که شکل دیلتای را فائق بر آثار روان‌شناختی میانی دهه ۱۸۹۰ به حساب آوریم، بهتر است آن را بازگشت به کوشش‌های اولیه او در مقدمه بر علوم انسانی تلقی کنیم. از این دیدگاه، طرح این کتاب در مورد نقد عقل تاریخی، که در این جا احیا شده و گسترش یافته است، جایی برای حالت‌های گوناگون فهم عالی باز می‌کند. کار نقد علوم انسانی این است که حالت ابتدایی فهم را، که از فرو رفتن در روح عینی به عنوان واسطه عمومیت یا وضعیت عمومی به دست می‌آید، به حالت‌های عالی‌تر فهم تبدیل کند که توسط نظام‌های مولدی فراهم می‌شود که می‌توانند در تاریخ تحلیل شوند. در این جا شبکه‌ی روانی فقط یکی از منابع متعدد ارجاع است.

این نکته را هم باید تذکر داد که ایده شبکه یا نظام مولد، که مفهوم مرکزی کتاب تشکل است، اولین بار در نوشته‌های مربوط به روان‌شناسی دیلتای بلافاصله بعد از انتشار کتاب ایده‌های روان‌شناسی توصیفی و تحلیلی مطرح شد.<sup>۱</sup> حالت فصل‌بندی ساختاری از درون، که دیلتای آن را در روان‌شناسی اش پرورنده بود، در مورد نظام‌های فرهنگی و اجتماعی که افراد در آن‌ها مشارکت دارند قابل اطلاق و اجرا می‌شود. اما این واقعیت که نظام‌های مولد همچنین از لحاظ ساختاری نظام‌های در خود متمرکزند ما را ملزم نمی‌کند که آن‌ها را از یکدیگر جدا کنیم. برعکس، می‌توان نشان داد که این نظام‌ها از لحاظ ساختاری متقاطعند.

با این حال، مهم‌ترین سهم نظام‌های مولد در فهم کردن تاریخ عبارت است از توانایی آن‌ها برای مرتبط ساختن مقولات معنا و نیروی مولد به یکدیگر. مقوله معنا در خدمت فصل‌بندی ساختاری این امر است که اشیا و امور در تاریخ چگونه با هم ارتباط می‌یابند. نظام‌های ساختاری برای تاریخ همان کاری را انجام می‌دهند که قانون برای طبیعت انجام می‌دهد؛ آن‌ها نظم امور را تبیین می‌کنند. مقوله نیروی مولد، برعکس، مقولات ارسطویی فعل و انفعال، کنش و واکنش را، ضمن کوشش برای فهم و تسخیر پویایی تاریخ، می‌گستراند. نیروی مولد برای تاریخ به مثابه علیت برای طبیعت است. شاخص نظام‌های مولد دیلتای این است که آن‌ها هم برحسب ساختار و هم برحسب نیرو تصور می‌شوند. تحقیق ساختاری برای یافتن معنا حاکی از شباهت‌های بین اشیا است. نیرو می‌تواند به سوی ساختارها هدایت شود، اما این توانایی را هم دارد که از آن‌ها فراتر رود و تفاوت به وجود آورد. چالش فهم تاریخی این است که این تمایلات را متوازن نگه دارد.

دیلتای دو نوع نیرو را از هم تشخیص داده است که می‌توانند با هم کار

۱. بنگرید به دیلتای، م.م.، جلد ۲.

کنند تا بی‌ثباتی و عدم استمرار در پیوستار ساختاری وضع موجود به وجود آورند. یک نیرو انگیزه خود را از رودرویی منفی به دست می‌آورد؛ نیروی دیگر کوشش مثبت‌تری است برای چیز تازه‌ای. ديلتای ضمن تصدیق عملکرد این نیروها در تاریخ، اظهار می‌دارد که «در شبکه مولد حوادث بزرگ جهانی، نسبت‌های فشار، رودرویی، احساس کاستی وضع موجود امور - یعنی احساس بیزاری همراه با دورنمای منفی - تشکیل‌دهنده زمینه عمل است که از طریق احساس ارزش مثبت نسبت به اهدافی که باید در راه آن‌ها کوشید و غایباتی که باید تعیین کرد حفظ و پشتیبانی می‌شود» (۳۳۵). مهم نیست که هر دوره‌ای در رشد جامعه یا نظام فرهنگی‌ای چقدر موفق باشد - همواره زمانی می‌رسد که کمبود و فقدان که احساس می‌شود نیاز به تغییر را ایجاد می‌کند.

می‌توان به عنوان اعتراض به این نکته اشاره کرد که تبیین تغییر تاریخی با توسل به احساس نقص و کاستی بیش از اندازه انسان‌مدارانه<sup>۱</sup> است. و این البته ممکن است انتقادی منصفانه باشد. ديلتای به رغم کوشش‌هایش برای کاستن از نقش روان‌شناسی در نظام جامع و فراگیر علوم انسانی و مراعات جانب نیروهای مافوق شخصی فعال در تاریخ، بر این عقیده اصرار می‌ورزید که اگر قرار باشد تاریخ معنا داشته باشد، نقش افراد را نمی‌توان حذف کرد. بدون انسان و علوم انسانی تشکل جهان تاریخی ممکن نیست. ممکن است به نظر برسد که با ترجمه Geisteswissenschaften به «علوم انسانی» به جای تعبیر تحت‌اللفظی تر «علوم روحانی» بر مسئله انسان‌مداری در تفکر ديلتای تأکید کرده‌ایم. اما ديلتای از این تعبیر آلمانی چندان راضی نبود، و یکی از تعبیرات دیگری که به جای آن به کار می‌برد تعبیر «علوم مربوط به انسان، جامعه و حکومت» بود. با این حال، می‌توان با تکرار این‌که در کتاب تشکل

1. anthropomorphic

افراد دیگر یگانه حاملان تاریخ محسوب نمی‌شوند بلکه فقط در حامل بودن همکار یکدیگر به شمار می‌آیند، دیلنای را از اتهام انسان‌مداری نجات داد. حتی وقتی تاریخ «در وجود افراد آشکار می‌شود» (ص ۴۴۹)، اهمیت و محتوای آن در نحوه‌ای است که افراد عمومیت را تجربه می‌کنند. زیرا چنان‌که دیلنای می‌نویسد: «افراد به عنوان افراد متمایز از یکدیگر می‌مانند. آن‌ها به ما امکان نمی‌دهند که ژرف‌ترین جنبه ذات تاریخ را دریابیم که تعین بخشیدن به روح اجتماع است» (ص ۴۱۰). عملکرد تاریخی افراد این است که «چیزی را از طریق گردآوردن آن در درون خود، فراگیرتر بازنمایی کنند و، به عبارتی، آن را به نحوی خاص و محدود قابل رؤیت گردانند» (ص ۴۰۴). اما در زندگی همه چیز قابلیت مرئی شدن ندارد - دیلنای همچنین به اهمیت حس دینی ارتباط با امر نامرئی اعتراف کرده است. در این کتاب قطعات برجسته‌ای در مورد «شکل والایی که شخصیت‌های بزرگ دینی زندگی را به آن شکل تجربه می‌کنند» وجود دارد (ص ۴۷۶). آن‌ها از طریق جستجوی کامل‌تر اشتراک، از تجربه روزمره عمومیت، حتی از آرمان اجتماع، فراتر می‌روند. دیلنای در توصیف این‌که انسان‌های دیندار چگونه می‌کوشند بر انزوا غلبه کنند، می‌نویسد: آن‌ها «خود را به عالم غیب و ماهیت بنیادی خود زندگی می‌برند و از طریق عشق و فهم با نفوس دیگر متحد می‌شوند» (ص ۴۷۶).

در دیانت حقیقی «نه امکان ظفره وجود دارد نه تسلیم شدن به کم‌مایگی درگیر بودن با زندگی و نه تسلیم شدن به فراموشکاری روزمره گذشته و آینده» (ص ۴۷۶). پس لزومی ندارد که آگاهی دینی مستلزم گریز از زندگی این‌جهانی به سوی زندگی آن‌جهانی باشد اما این آگاهی، خود می‌تواند در فهم تاریخی سهیم باشد. عالم غیب یا جهان نامرئی به عنوان «چیزی که از بیرون خود را بر زندگی >تحمیل می‌کند» و با این وصف از اعماق خود آن برآمده است» توصیف شده است (ص ۴۷۶) و به نظر می‌رسد که توانایی معمولی ما را برای متمایز کردن درون و برون به چالش می‌خواند. پس حوزه

فهم ممکن است نیازمند این باشد که فراسوی حالت‌های سه‌گانه بازنمایی که قبلاً بررسی شده است گسترش یابد تا آن چیزی را هم که نمی‌تواند درونی گردد یا در کانون مرئی قرار گیرد شامل شود. گرچه فهم تاریخی در نظر دیلتای در وجود افراد متمرکز است، به اشاره‌هایی برمی‌خوریم به این مضمون که فهم تاریخی مستعد نوعی مرکززدایی است که راه را برای نیروهای نامرئی باز می‌کند.

رودلف ای. مکریل

فریتهوف رُدی